

بررسی انواع مدح و مرثیه در دیوان وصال شیرازی

محمود صادق زاده^۱

الهه امینی خلف بادام^۲

چکیده

میرزا شفیع شیرازی، معروف به میرزا کوچک و متخلص به «وصال» از شعرای بزرگ عهد فتحعلی‌شاه و پسرش محمد شاه محسوب می‌شود. وی از شاعران مشهور و تاثیرگذار دوره بازگشت ادبی به شمار می‌رود و بیشتر شاعری مداح و قصیده‌سراست که دیوانش انباشته از مدح بزرگان است. او اندیشه‌های نو و مضامین بکر را در قالب قصیده و به شکل مدح ائمه و بزرگان زمان خود بیان کرده است. در این جستار به شیوه توصیفی - تحلیلی و کمی انواع مدح و مرثیه در دیوان وصال شیرازی بررسی می‌شود. مدایح وی را می‌توان در دو دسته جداگانه طبقه‌بندی کرد: مدایحی که در وصف پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع) و خاندان پاک وی و یا مشایخ، علما و دانشمندان زمان است و دیگری اشعاری که در مدح فتحعلی‌شاه و دیگر دولت‌مردان سروده است. به‌طورکلی در دیوان وصال، مدایح و مرثیه اغلب در قالب قصیده و ترکیب‌بند سروده شده است. بسامد مدح ائمه اطهار (ع) به‌ویژه امام حسین (ع) نسبت به مدح امرا و پادشاهان و بزرگان خیلی بیشتر است؛ به‌طوری‌که مرثیه او در سوگ سرور و سالار شهیدان (ع) از مؤثرترین مرثیه‌های وی به‌شمار می‌رود.

کلیدواژه‌ها

وصال شیرازی، مضامین غنایی، مدح و منقبت، مرثیه.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران (نویسنده مسئول)

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران

مقدمه

وصال شیرازی یکی از شاعران مشهور و تأثیرگذار دوره بازگشت ادبی به شمار می‌رود. شعر وی از ابعاد گوناگون زبانی، ادبی و محتوایی و فکری قابل تحلیل و بررسی است. در دیوان وی بیشتر مضامین و مفاهیم غنایی همچون: عشق، عرفان، وصف، مدح و مرثیه و غیره به کار رفته است. هدف این مقاله، بررسی انواع مدح و مرثیه در دیوان وصال شیرازی است. مدح و مرثیه در دیوان وصال را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی، مدح و مرثیه ائمه اطهار (ع) و دیگری، مدح و مرثیه امرا و بزرگان. در این جستار با بازخوانی و طبقه‌بندی دیوان اشعار وصال، ابتدا به انواع مرثیه و سپس به انواع مدح دیوان وصال شیرازی پرداخته شده است.

در اواخر دوره صفویه و نادرشاه افشار در میان بعضی از ادیبان و شاعران، اندیشه‌هایی در رد سبک هندی پدید آمد و بعدها در دوره قاجار، شاعرانی پا به عرصه وجود گذاشتند که به بازگشت به سبک قدیم یعنی خراسانی و عراقی تمایل داشتند. در قصاید نیز شاعران به شیوه‌های معمول قبل؛ یعنی مدیحه‌سرایی روی آوردند. وصال شیرازی نیز از جمله این شاعران است. او به خوبی توانست در سبک بازگشت ادبی بدرخشد و قصاید بی‌نظیری را با استادی و مهارت بسراید. وی مردی حکیم، فرزانه، دانشمند و هنرمندی قابل در دوره قاجاریه بود و در طول شاعری خویش هرگز دهان به هجو کسی نگشود و مدایح خود را به مدح درباری تبدیل نکرد. معرفت عمیقی که او نسبت به ائمه اطهار داشت، سبب شد تا اشعاری نغز و دلنشین در مدح و مرثیه بزرگان دینی بسراید. اشعاری که مطمئناً تاریخ ادب فارسی آن‌ها را در لوح سینه خود محفوظ خواهد داشت (طاووسی، ۱۳۷۸: ۱۴).

روش و پیشینه تحقیق

نوع و روش تحقیق بنیادی و نظری، به شیوه توصیفی - تحلیلی و ارزیابی کمی است. روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای و با استفاده از پایگاه‌های اینترنتی و اطلاعات شفاهی صاحب نظران است. ابتدا با استفاده از منابع موجود یادداشت‌برداری شده، سپس به توصیف و تجزیه و تحلیل و طبقه‌بندی اطلاعات و در ادامه به نقد و بررسی و مقایسه پرداخته و در نهایت ارزیابی و نتیجه‌گیری می‌شود.

در زمینه انواع مدح و مرثیه در دیوان وصال شیرازی تا کنون تحقیقی گسترده انجام نگرفته است، اما در موضوع شعر وصال به تحقیقات زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. پایان نامه با عنوان «صور خیال در غزلیات وصال شیرازی» (۱۳۸۷) از احمد جمشیدی در دانشگاه یزد، به راهنمایی دکتر ملک‌ثابت و مشاوره دکتر کهدویی.
۲. «شناختی تازه از وصال شیرازی»، محمدرضا زادحوش، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۳. «وصال شیرازی» از دکتر آصفی شیرازی، به سال ۱۳۸۵، دانشگاه شیراز.
۴. «زندگی و آثار وصال شیرازی» از نورانی وصال، سال ۱۳۷۹، دانشگاه تهران.
۵. «شرح حال و آثار وصال شیرازی»، ماهیار نوایی، سال ۱۳۷۴، انتشارات علمی.
۶. «تحقیقی در سبک دوره بازگشت» از مختار ابراهیمی سال ۱۳۸۳، دانشگاه شهید بهشتی (بررسی سبک شاعران بازگشت که از جمله آن‌ها وصال شیرازی است).

زندگی‌نامه وصال شیرازی

میرزاحمد شفیع وصال شیرازی ملقب به میرزا کوچک از بزرگ‌ترین شعرای اوایل دوره قاجار است که در سال ۱۱۹۲ یا ۱۱۹۳ هجری قمری در شیراز به دنیا آمد. او پس از درگذشت پدر تحت سرپرستی پدر بزرگ مادری خویش میرزا عبدالرحیم قرار گرفت و پس از او دایی وی میرزا عبدالله سرپرستی او را عهده دار شد (شیخ مفید، ۱۳۷۱: ۶۸۹). وصال نزد دایی خویش با مقدمات نویسندگی و کتابت و ادب فارسی آشنا شد و در این دوران تخلص «مهجور» را برای خویش برگزیده بود. وی پس از تکمیل معلومات ادبی، عربی، حکمت و دیگر علوم زمان نزد حکما و دانشمندان عصر به عرفان روی آورد. ابتدا از مجالست چند تن از عرفای دوران بهره‌مند گردید تا سرانجام دست ارادت به حاج میرزا ابوالقاسم شیرازی متخلص به «سکوت» داد و تا آخر عمر مبارک مراد و شیخ خود، دست از دامن این عارف بزرگ برنداشت و همین شیخ بود که تخلص «وصال» را به جای «مهجور» برای وی برگزید (طاووسی، ۱۳۷۸: ۸). وصال خود در قصیده‌ای که در شرح حال خود دارد، اوضاع خود را این گونه بیان می‌دارد که:

مرا با خود کمانی بود روزی با کمال اما چو قامت شد کمان قوت بگو چون بیشتر ماند

چسان راه وفا پوید چوکس پای از عصاجوید کجا میل هنر ماند چو میل اندر بصر ماند

و نیز از بیماری چشم شکایت دارد:

به چشمم آب از بس گشت بینش دور گشت از وی چو اخگر زیر خاکستر بماند از وی شرر ماند (وصال: ۱۲۹)

اگر نگاهی کلی به دیوان وصال شیرازی بیندازیم، خواهیم فهمید که وی در انواع قالب‌های شعری طبع آزمایی کرده و موفق بوده است. قصاید وصال که اغلب پیرو سبک خراسانی و به شیوه متقدمان سروده شده است، بیشتر به گونه مدح و ستایش سروده شده است. در دیوان وصال قصاید فراوانی وجود دارد که او در آنها به مدح اشخاص پرداخته است. با این همه وی مردی حکیم، فرزانه، دانشمند و شاعر بود، اما شاعری که هرگز در طول حیات خود دهان به هجو کسی نگشوده و هرچه می‌گفت اگرچه بر مدیحه و ستایش بود اما مشحون از نکات برجسته اخلاقی، تربیتی و عرفانی همراه با نگرشی فیلسوفانه بود.

با این همه قصاید مدحی که دارد هرگز از راه اعتدال خارج نشده و در ضمن برخی از قصاید، شاعری را مذمت کرده و مدح گفتن را گدایی خوانده است (طاووسی، ۱۳۷۸: ۱۳-۱۴). وی در قصیده‌ای زیبا خطاب به کلک خویش از علت مدح‌پردازی خود سخن می‌گوید:

ای کلک من ای کشته دانش ز تو سیراب حکمت ز تو فضل و فضیلت ز تو با آب

هر چند که پیش آبی، من پس روم ای خط تو هم چو رسن مانی و من مرد رسن تاب

ای خامه همت شکر گزارم به همه جرم ای خامه همت مدح سرایم به همه باب

(وصال: ۵۳-۵۴)

مدایح وصال شیرازی

وصال شیرازی که به قول خودش:

سرمایه‌ام قناعت و روزی دهد خدای دل کی دهد که سجده به دیهیم کسی کنم

(وصال: ۴۲۸)

و نیز:

تن عور و عار دارم ز قبای پادشاهی چه غرورها که از سر، من خاکسار دارم

و نیز:

دست کشکول بر خواجه گردون چه کنیم چند خود را بر هر سفله زبون باید کرد

(وصال: ۱۶۴)

آن چنان مناعت طبع داشته که حتی سجده به دیهیم کسی هم نمی‌کند و خود را چنان عزیز می‌داشته که حاضر نبود خود را در بر هر سفله‌ای زبون سازد و حقا هم در هیچ شعر خود درخواست و تقاضایی از کسی نکرده و اگر مدحی کرده و مدیحه‌ای سروده، ظاهراً آن‌ها را محملی برای اظهار قدرت و توانایی خود در شعر یافته و به شیوه شاعران کهن خواسته مدایحی بسراید. با این حال، دیوان او سرشار از مدح و ستایش است، اما نه مدح و ستایشی که به قیمت زیرپای گذاشتن شخصیت خود باشد.

مدح پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع)

(۱) مدح پیامبر اسلام (ص)

سرور و سالار و فخر بشر، سید کونین حضرت محمد مصطفی (ص)، از جمله افتخارات وصال شیرازی است. او نظری ویژه به سید دو عالم داشته است و از هر گذری برای مدح ایشان بهره جسته است. وصال در قصیده‌ای با مطلع:

چو نیرنگ جهان را زد به بیرنگی جهان‌آرا
مخور نیرنگ دیو آخرگرت رنگی است مبدا

(وصال: ۳)

پس از توصیف آدمی به روی آوردن به معنی و پس از ستایش آدمی به عنوان اشرف مخلوقات، او را از حرص به دنیا منع و به بی‌نیازی توصیه می‌کند و می‌گوید:

به گیتی هرچه رانی کام، یابی بیش حرص خود که چندان کآب افزون نوشی، افزون گردد استسقا

(وصال: ۴)

در نهایت نیز با گریزی زیبا و شاعرانه به سروری و برتری پیامبر مکرم اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) اشاره می‌کند و می‌گوید:

مگر در سایه احمد کنی این راه طی، ورنه از او هارب شود راهب، از او ترسان شود ترسا

(وصال: ۵)

همچنین با اشاره به آیه «وَأَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء/ ۱۰۷) باز هم بر برتری ایشان تکیه می‌کند و می‌گوید:

ابوالقاسم محمد (ص)، کهف ملت، هادی امت ظهورش آیت رحمت، وجودش مظهر اشیا

(وصال: ۵)

در قصیده‌ای دیگر که اختصاص به مدح پیامبر مکرم اسلام دارد، وصال شیرازی به معجزات پیامبر اشاره می‌کند. او در این قصیده با زبانی ثقیل و سنگین سخن می‌گوید که خود گویای ارزش والایی است که او برای پیامبر (ص) در نظر دارد. ابتدای قصیده با تلمیحی زیبا به آیه «اِفْتَرَبَتِ السَّاعَةَ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» (قمر/ ۱) می‌گوید:

ماه فلک را کلف مگوی که لاف است کاین اثر آن بنان ماه شکاف است

(وصال: ۱۰۵)

و تمام زمین و زمان را تسبیح‌گوی ارزش والای ایشان می‌داند و به این داستان از معجزات پیامبر اشاره می‌کند که شاهد تسبیح گفتن سنگریزه‌ها در دستان پیامبر می‌داند:

اختر گردون که شد ز ریگ روان بیش شاهد تسبیح سنگریزه کفاف است

(وصال: ۱۰۵)

وای به حال آنان که باز با دیدن این معجزه، او را ساحر پنداشته به کوری خود ادامه دادند:

دیده شبکور نفس اگر ز چه طبع شبرو افلاک را ندیده، معاف است

(وصال: ۱۰۵)

از پیامبر با عنوان «نبی‌السیف» یاد می‌کند که اشاره‌ای دارد به شجاعت پیامبر:

آن نبی‌السیف، کز کمال جهادش تا به ابد تیغ انبیا به غلاف است (وصال: ۱۰۵)

و در جای دیگر به صفت زیبا سخن گفتن پیامبر اشاره می‌کند و می‌گوید:

شعر فصیحان ز وحی زیر گلیمش سر به سر افسانه‌های زیر لحاف است (وصال: ۱۰۵)

در قصیده‌ای دیگر با زبانی بسیار ساده و روان در مورد صفات برجسته پیامبر^(ص) اشاره می‌کند؛ از جمله زیبایی یوسف‌گونه پیامبر. تشبیه خود شاعر به یوسف^(ع) و در عین حال تشبیه زیبایی پیامبر به حضرت یوسف^(ع) از نکات جالبی است که در این قصیده آمده؛ شاعر خود را در میان انسان‌های دیگر گرگ صفت، همچون حضرت یوسف^(ع) می‌داند و می‌گوید:

چون یوسفم ار به سجن زین گرگان فرعونم اگر خلاص جان خواهم

(وصال: ۳۳۳)

و نیز پیامبر را هم «یوسف‌گهر» می‌داند و می‌گوید:

یوسف گهری که چاه دنیا را از تار و لاش ریسمان خواهم

(وصال: ۳۳۳)

در قصیده‌ای دیگر به مدح پیامبر^(ص) می‌پردازد و می‌گوید:

مصطفی نور هدی قافله سالار وجود که از او تا به قدم نیست مگر یک دو قدم

(وصال: ۳۳۴)

در ادامه نیز به ختمی مرتبت بودن پیامبر اشاره می‌کند و می‌گوید:

شخص او دستخوش پنجه تقدیر به طوع این چنین است بلی کامده نامش خاتم

(وصال: ۳۳۸)

در قصیده‌ای دیگر ابتدا به مدح خداوند و توحید می‌پردازد و او را معشوقه ابدی و ازلی معرفی می‌کند و از آدمیان می‌خواهد تا با گذر از تعلقات مادی و دنیوی به وحدت برسند؛ چرا که مادیات شرک محض است. او از آدمیان می‌خواهد تا برای رسیدن به وحدت و شناخت واقعی حق به «شاه عرب» پیوند بخورد و می‌گوید:

خواهی اگر این می به در شاه عرب رو
تا مست شوی سدره او را چو ببویی
از بحر محیطی که به بحرش چو بسنجی
گویی اگر او بحر محیط است تو جویی
(وصال: ۴۷۶)

(۲) مدح امام حسین (ع)

وصال شیرازی توجه خاصی به امام سوم شیعیان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) داشته است. او مدایح و مراثی بسیاری در مدح و منقبت و سوگ این امام بزرگوار سروده و در همه آنها بر خصایص برجسته حضرت تأکید فراوان کرده است. در قصیده‌ای با مطلع:

بینی هرچه رقم‌های شگرف است و دل آرا
بر صفحه هستی، ز خداوند تعالی
(وصال: ۶)

او امام حسین (ع) را از جمله رقم‌های شگرف و دل‌آرای خداوند هستی بر صفحه این روزگار می‌داند و در ادامه، عشق را دلیل معرفت و انسان کامل شدن می‌داند و عشق واقعی را در محبت و عشق به اهل بیت خلاصه می‌کند و می‌گوید:

عشق است که این حرف پذیرد ز تو، ورنه
کو دیده خفاش و کجا بینش حربا
این عشق کدام است، همان شرع محمد (ص)
شاهنش کونین، پیام‌آور والا
(وصال: ۷)

پس از ابیاتی چند شاعر پس از انتقاد از اوضاع دینی و مذهبی دوران خود، راه‌هایی و نجات‌آدمی از این اوضاع را، «حسینی شدن» می‌داند و می‌گوید:

خواهی که بیابی و بدانی که کیانند
برکوی حسینی ز شعف ناصیه فرسا
(وصال: ۸)

او امام حسین (ع) را بوی خوش بهشت و دل او را از بزرگی هم چون دریا می‌داند:

آن نکهت خلد و دم او گلخن و فردوس
آن نسبت بحر و دل او قطره و دریا
(وصال: ۸)

امامی که دشمنانش در این دنیا نابود و دوستانش سرافراز خواهند شد:

رخشنده‌تر از ماه به چرخش رخ احباب
فرسوده‌تر از خاک، به خاکش تن اعدا
(وصال: ۸)

در قصیده‌ای دیگر تمام سربلندی و عزت خود را در مدح ائمه و خصوصاً امام حسین (ع) می‌داند و می‌گوید:
تا نگویی کین همه رتبت کجا وین مرد شاعر
این چنین باشد چو مدحت‌گوی شیر ذوالجلالم
(وصال: ۳۲۵)

و چه زیبا در ابیاتی چند خود را حقیر درگاه ائمه معرفی می‌کند و می‌گوید، حال که امکان مدح امام حسین (ع) نیست، پس از بلای کربلائی ایشان باید گفت:

مرد مدحش نیستم آن به که با حال پریشان
از بلای کربلائی گویم و چندی بنالم
(وصال: ۳۲۷)

و از امام می‌خواهد تا در روز قیامت شفاعتگر او باشد:

ای امام راستین چون با تو شد کار شفاعت
در بر داور بگو کز دوستان باشد وصالم
(وصال: ۳۲۸)

۳) مدح امام علی^(ع)

شاعر با آنکه شیعی مسلک بوده است، اما در قصاید خود تنها در دو قصیده حضرت علی^(ع) را ستایش و مدح کرده است؛ از جمله در قصیده‌ای با مطلع:

ای برده آسمان ز تو رفعت به التماس
وز سایه تو جسته لباسی به التباس

برای به نمایش گذاشتن رفعت و بلندی مقام حضرت امیرالمؤمنین^(ع) به ستارگان و کواکب آسمانی نیز اشاره می‌کند؛ از جمله:

مسمار کوب کنگرهات را فلک چو دید
زو کدیه کرد نثره و پروین به التماس
(وصال: ۲۴۶)

در جای دیگر از صفت شجاعت و جنگاوری حضرت علی^(ع) بسیار برجسته سخن رانده:
یک تن احدشناس به دشت احد نبود دین را نکردی ار دم شمشیرت احتراس
(وصال: ۲۴۶)

در بیتی با واج‌آرایی زیبایی که شاعر از حرف «د» می‌آورد، به صفت عالم بودن و عادل بودن حضرت نیز اشاره می‌کند:
داد او داده دمادم همه مردم را کام
علم او کرده سراسر گره مردم حل
(وصال: ۲۷۸)

مدح امیران، پادشاهان و وزیران

۱) حسینعلی میرزا

حسینعلی میرزا، فرمانروای فارس از جمله ممدوحان شاعر است. وصال خطاب به حسینعلی میرزا او را پادشاه می‌خواند و می‌گوید:

شاهها وعید دشمن و عید جهانیا
صد عید این چنین به دل خوش بمانیا

و به صفت عدالت او اشاره می‌کند و می‌گوید:

ثانی به عدل و داد نداری تو ورنه خود
از عدل و داد ثانی نوشیروانیا

(وصال: ۴۲)

و باز هم همان صفات شجاعت، بخشش وجود و با سیاستی را برای او بر می‌شمارد.

روز و غا به دشمن و گاه سخا به دوست
از تیغ سرفشان وزکف زرفشانیا
چندانکه بخشی از زر و گوهر نگاهدت
ای شه مگر ز دشت عطا بحر و کانیا
(وصال: ۴۲)

۲) فتحعلی شاه قاجار

فتحعلی شاه قاجار از جمله ممدوحان شاعر است که شاعر نظر خاصی به او داشته و شاید بتوان گفت درصد بالایی از مدح و ستایش های شاعر در باب همین پادشاه است. او فتحعلی شاه را به جهت شجاعت و شهامت بالایی که داشت به خلیل و کلیم تشبیه کرده است:

به طبع هر که گذر کرد چون خلیل و کلیم هراس می نکند از گذر آتش و آب
(وصال: ۵۶)

در قصیده ای دیگر که در تهنیت ورود فتح علی شاه قاجار به پارس سروده، می گوید:

ای ملک جم ببال که شاه عجم رسید دارای افسر کی و اورنگ جم رسید

شاعر معتقد است با ورود فتحعلی شاه به پارس، سایه خداوند بر سر این شهر رسیده:

ای پارس، گرچه سایه شه داشت حرمت خوش باش خوش که سایه یزدانت هم رسید
(وصال: ۱۴۴)

۳) محمدشاه قاجار

شاعر ممدوح را مثل نهالی دانسته که با بخشش و کرم خود نتیجه و ثمر می دهد:

این نهال از چه ریاض است که جودش ثمر است این چه شاخ است که بیخش در و بارش گهر است
این چه کان زر و سیم است که در وقت نهال جود یک لحظه ای او هر چه به کان سیم و زراست
(وصال: ۱۰۰)

بلندی مقام ممدوح را مانند بلندی آسمان بر زمین می داند:

رفعتش بر همه اهل زمین چون فلک است رأفتش بر همه اهل جهان چون پدراست
(وصال: ۱۰۱)

محمدشاه قاجار نیز مورد ستایش شاعر قرار گرفته است، اما شاعر در خطاب به او، او را مثل معشوقه خود تصور کرده است که از دوری اش در تب و تاب است:

مگر به عشق چسان می بری تو روز به شب که فرق می نکنم روز و شب ز رنج و تعب
(وصال: ۵۸)

در جای دیگر از محمدشاه با نام «پادشاه جوان» یاد می کند و می گوید:

تا که جهان است پادشاه جوان باد شاه جهان باد و پادشاه جهان باد
(وصال: ۱۲۳)

و در ادامه بر صفت جنگاوری او بسیار تأکید می کند:

روز و غا ناچخت که باژستان است تاج سر سروران تاجستان باد
وان ملک الموت کارزار سنانت چون اجلش صد هزار پیک روان باد
(وصال: ۱۲۴)

۵) عباس میرزا

شاعر در وصف عباس میرزا علاوه بر صفات همیشگی هم چون داد، جود و بخشش و شجاعت و... در توصیف ممدوحش از صور فلکی و ستارگان نیز بهره گرفته است:

ماهی که گه هلال نمایم گهیش بدر
ناهید را که مطربۀ بزم خاص ماست
بهرام خویشم از نظر افتاده است از آنک
در عهد شاه سخره شمشیر و ساغر است
خارج ز مطربانش به قانون مزمر است
چندین هزار ترک چینش به لشکر است
(وصال: ۶۲)

۶) مدح وزیران

وصال شیرازی علاوه بر ائمه اطهار به بزرگان زمان خود نظر داشته و آنها را ستوده است؛ از جمله در مدح یکی از وزرای عصر خویش قصیده‌ای سروده و به حکم قاطع وزیر که در امر وزارت مهم است، اشاره می‌کند و می‌گوید:

مالک آفاق شاه و حکم او آفاق‌گیر
صاحب کشور شه و در کشور او فرمانروا
(وصال: ۱۱)

در قصیده‌ای دیگر او صفات بی‌شماری را برای ممدوح خویش بر می‌شمارد؛ از جمله: سخاوت:

بحر چرا خوانمش به گاه سخاوت
کو به تواضع گشاده چین جبین را
(وصال: ۱۵)

شجاعت:

شیر چرا گویمش به روز شجاعت
کو به جلادت بیسته شیر عرین را
(وصال: ۱۶)

و او را از جمله «خواجگان صدرنشین» معرفی می‌کند و می‌گوید:

ای ز شرف بر فزوده صف نعالت
مرتبه خواجگان صدرنشین را
(وصال: ۱۶)

در قصیده‌ای دیگر در مدح یکی از بزرگان از زیبایی‌های ظاهری او سخن می‌گوید

روش داده شمشاد قد را که حیرت
کند خشک بر جای سرو چمن را
(وصال: ۳۴)

و بعد صفات زیبای او را بر می‌شمارد:

دلیر است اما نه چونان دلیری
جواد است اما نه مانند ابری
که روز و غا گم کند خویشان را
که فرق از چمن می‌نداند دمن را
(وصال: ۳۵)

مرثیه

از مهم‌ترین مرثی وصال شیرازی، مرثی او در سوگ ائمه اطهار^(ع) است؛ از جمله:

۱) حضرت علی^(ع)

در تعزیه و سوگ حضرت امیرالمؤمنین^(ع) در ترکیب‌بندی زیبا به مطلع زیر این‌گونه می‌سراید:

ای چرخ این زمان نه ستمکار بوده‌ای تا بوده‌ای ستمگر و غدار بوده‌ای

او معتقد است که همیشه و همه حال کار روزگار این بوده که به خوبان بدی کند:

کارت کنون بدی به نکویان نبوده است ای کج روش همیشه در این کار بوده‌ای

در بند دوم این ترکیب‌بند از حضرت علی^(ع) با عنوان شاهی نام می‌برد که با آنکه خود همیشه به خاطر جنگاوری‌اش دین را گسترش داد، با ضربه شمشیری به شهادت رسید:

شاهی که دین ز تیغ جهادش رواج یافت این ظلم بین که فرق وی از تیغ تاج یافت
روشن سراج شرع که خور یافت از رخس تابی که هر سحر ز رخ خور سراج یافت
(وصال: ۵۴۵)

در بند سوم معتقد است با رفتن حضرت علی^(ع) جهانی غرق ماتم و اندوه شد:

چون از جهان برفت جهان یک جهان گریست از غم زمین به ناله شد و آسمان گریست

از حضرت علی^(ع) با عنوان «قطب آسمان امامت» یاد می‌کند که با رفتنشان آسمان و ستارگان سیاه‌پوش شدند:
آن قطب آسمان امامت شکست یافت گردون سیاه‌پوش شد و فرقدان گریست
(وصال: ۵۴۶)

در بند چهارم به توصیف چگونگی شهادت حضرت امیر^(ع) پرداخته و به ناله و مویه می‌پردازد. در بند پنجم این ترکیب‌بند از زبان حضرت از خداوند طلب صبر می‌کند و می‌گوید:

کای نور دیدگان که خدا یار بادتان ایزد دهد شکیب دل بی‌قرارتان
بعداز نبی پس از متتان رهنما، حسن بعداز حسن به دست حسین اختیارتان
(وصال: ۵۴۷)

شاعر از رفتن حضرت علی^(ع) می‌نالند و دریغ و حسرت می‌خورد:

رفت از جهان امام جهان بوالحسن، دریغ در کوفه بی‌کس اند حسین و حسن، دریغ
بی‌آفتاب جمله جهان شد سیه، فسوس بی‌شمع تیره ماند همه انجمن، دریغ
(وصال: ۵۴۸)

۲) حضرت فاطمه^(س)

در ترکیب‌بند دیگر در رثای حضرت فاطمه^(ع)، باز هم ابتدا به چرخ و فلک می‌تازد و ستم آن را غیرقابل تحمل می‌داند و می‌گوید:

ای چرخ تا کی این همه ظلم و ستم کنی دل‌های محترم همه پابست غم کنی
هرجا که مقبلی است، نصییش بلادهی هرجا که مدبری است قرین نعم کنی
(وصال: ۵۴۸)

وصال، صحنه‌ای بدیع را به تصویر می‌کشد و آن گفتگوی میان حضرت زهرا^(س) و حضرت علی^(ع) است که به غم‌انگیزترین شکل ممکن سروده است:

گفتش که یا علی بکن از خود بحل مرا	گفت: ای عزیزجان مکن از خود خجل مرا
گفتش مرا به گل کن و آبی ز دیده پاش	گفتا: چه کار بی‌تو به این آب و گل مرا
گفتش مرا ز دل مبر و یادکن ز من	گفتا: بلی اگر نرود با تو دل مرا
گفتش که مهر مگسل ازین کودکان من	گفت: ار گذارد این الم جان گسل مرا

(وصال: ۵۵۰)

در ادامه از حضرت فاطمه^(س) با عنوان «بانوی حریم شهنشاه لافتی» نام می‌برد و با تنسیق الصفات زیبا ایشان را می‌ستاید:

ای بانوی حریم شهنشاه لافتی	ای معجز تو عصمت وای حجله‌ات حیا
ای گوشواره تو در اشک بی‌کسان	گلگونه تو خون شهیدان کربلا

(وصال: ۵۵۰)

۳) امام حسن^(ع)

شاعر در رثای امام حسن^(ع) نیز به مرثیه‌سرایی پرداخته، خطاب به دل خود می‌گوید:

ای دل مگو که موسم اندوه شد به سر	ماه محرم ار بشد، آمد مه صفر
فارغ نشد هنوز دل از بار اندهی	کامد به روی ماتم او، ماتمی دگر

(وصال: ۵۵۱)

با مرثیه‌سرایی در این بیت بر اهل بیت و آل عبا مویه می‌کند که:

این قوم برگزیده خلاق عالمند	از چشم کم به جانب این قوم کم نگر
گرچه شکافته سر و پهلو شکسته‌اند	گرچه گداخته جگرند و بریده سر
هرگوشه آفتابی از ایشان غروب کرد	گر خاور زمین نگری تا به باختر
طوس و مدینه کوفه و بغداد و کربلا	شاهی به هر ولایت و ماهی به هر کجا

(وصال: ۵۵۱)

۴) امام حسین^(ع)

از مؤثرترین مراثی وصال مرثیه او درسوگ امام حسین^(ع) سرور و سالار شهیدان است. در ترکیب‌بندی با مطلع:

این جامه سیاه فلک در عزای کیست	وین جیب چاک گشاده صبح از برای کیست
--------------------------------	------------------------------------

(وصال: ۵۴۰)

آن قدر مویه و ناله می‌کند و تصویرهای حزن‌انگیز می‌سازد که خود نیز می‌گوید:

بس کن وصال، قصه محشر چه می‌کنی	کردی قیامت، این همه دیگر چه می‌کنی
بس کن وصال کاین نفس شعله بار تو	آتش به عالمی زده، یکسر چه می‌کنی
قصد تو بود سوختن خلق، سوخت	این حرف سوزناک مکرر چه می‌کنی

(وصال: ۵۶۰)

در ترکیب‌بندی دیگر با اشاره به هم‌زمان شدن محرم و سال نو می‌گوید:

سالی که نوبهار و محرم یکی شود
آن نوبهار اهل جهان را به کار نیست
(وصال: ۵۶۸)

در ادامه باغ و بوستان را محلی می‌داند برای عزاداری سرور و سالار شهیدان:

گلزار تعزیتکده آل حیدر است
و آن ابر تیره فام سیه کرده چادر است
(وصال: ۵۶۸)

وصال به سختی‌های اسیران کربلا اشاره می‌کند:

جز این نگویم آه که از جور کوفیان
از خواهرش اسیر بود تا به دخترش
دردم ز کودکی است که با روی هم چو ماه
از خیمه شد به یاری آن شاه بی‌سپاه
بی‌تاب چون دل از بر زینب فرار کرد
آمد چو طفل اشک روان در کنار شاه
(وصال: ۵۷۱)

در ترکیب‌بندی دیگر این‌گونه به غریبی حضرت امام حسین^(ع) می‌پردازد:

ماه ستاره افسر گردون لوا حسین
شاه گلو بریده راه خدا حسین
(وصال: ۵۷۲)

در بندی از این ترکیب‌بند بسیار سوزناک و غم‌انگیز از لحظه‌ای می‌گوید که حضرت زینب^(س) بر دیدن تن پاره پاره برادر مویه می‌کند:

آه از دمی که اختر زهرا به روی خاک
افتاده دیده آن تن مجروح چاک چاک
در تاب رفت و از شتر افتاد بر زمین
چون نور آفتاب که افتد به روی خاک
در برکشید آن تن و از سوز دل کشید
آهی که شعله‌اش ز سمک رفت تا سماک
(وصال: ۵۷۳)

و در ادامه به آفریدن تابلوی زیبای گفتگوی خواهر با برادر می‌پردازد:

گفت ای به خون تپیده نه هنگام خفتن است
برخیز کاهل بیت تو افتاده در هلاک
وقت تو خوش که خفته‌ای ای یار همسفر
و آسوده‌ای ز ناله دل‌های دردناک
برخیز و این زمان خطر و خوف ما نگر
کان خوف و آن خطر که تو بودی نبودباک
(وصال: ۵۷۴)

در انتها او معتقد است که هرکس قصه کرب و بلا را بفهمد محال است باور کند که بر سر خاندان آل رسول و نوادگان او چه بلاهایی که نرسید:

گر قصه مصیبتشان سر کند کسی
باور مکن وصال که باور کند کسی
از کربلای او نتواند حدیث کرد
نامش مگر قیامت کبرا کند کسی
آید کجا ز عهده این تعزیت برون
روی زمین ز گریه اگر تر کند کسی
(وصال: ۵۷۸ و ۵۷۹)

تمام عالم غرق در اندوه و عزای حسین^(ع) است:

نی بر آن لب تشنه چشم آسمان تنهاگریست
بالله‌ار چشمی بود چشم همه اشیا گریست

وصال در سوگ امام حسین^(ع)، ترکیب‌بندی در جواب محتشم کاشانی دارد با مطلع:

تیغی کشیده چرخ مگر زخم ما کم است گو جای زخم نیست که هنگام مرهم است
(وصال: ۶۰۸)

در این ترکیب‌بند با استعاراتی زیبا از امام حسین^(ع) می‌گوید:

مسندنشین بی‌کس ایوان کربلا خورشید یکه‌تاز بیابان کربلا

و در ادامه اشاره به حدیث «السفینه النجاه» دارد:

آن کشتی نجات که گشتی تباه یافت ز آسیب چار موجّه توفان کربلا
هرچاک ماتمی که بود تا به دامنی خورده است ز ابتدا به گریبان کربلا
(وصال: ۶۰۹)

در ترکیب‌بندی دیگر، به سوگ و مرثیه‌سرایی برای امام هشتم، غریب‌الغربا، امام رضا^(ع) پرداخته و خراسان را از غم و اندوه هم چون کربلا می‌داند چرا که:

در کربلا شهادت و اندوه کربت است انصاف می‌دهم که خراسان چو کربلاست
آنجا حسین تشنه لب و تیغ آبدار اینجا رضای خون جگر و زهر جانگزااست
(وصال: ۶۱۳)

وصال در یک مثنوی نیز به مرثیه‌سرایی برای امام حسین^(ع) می‌پردازد و تمام غم‌ها و نامردی‌های به کار رفته برای نوادگان پیغمبر^(ص) را یک جا بر سر امام حسین^(ع) می‌داند:

آنچه بر پیغمبران یکسر گذشت جمله بر فرزند پیغمبر گذشت
بلکه از پیغمبران در هر بلا بیشتر بودش بلای کربلا

در ادامه سختی‌هایی را که پیامبران دیگر کشیده‌اند با سختی‌های امام حسین^(ع) مقایسه می‌کند:

آدم ار فرزند خود را کشته دید او پسرها را به خون آغشته‌دید
نوح توفان دید و در کشتی نشست او ز توفان بلا کشتی شکست
آتش از بهر خلیل افروختند خیمه سبط نبی را سوختند
شد ذبیح الله قربان خدا لیک او را چون حسینی شد فدا
ماند از یوسف اگر یعقوب دور شد بسی یوسف از او در چاه گور
هرجفا کاین موسی از فرعون دید این دو صد چندان آن دیدار یزید
(وصال: ۶۲۳)

۵) ابوالقاسم سکوت

از جمله مرادان وصال شیرازی، ابوالقاسم سکوت است. وصال شیرازی در قصیده‌ای به سوگ این مراد خود پرداخته است. در این قصیده شاعر ابتدا به عوامل عرفان و معرفت پرداخته، می‌گوید:

مرا پیری جوان‌بخت است و من طفل زبان‌دانش شکسته زان سخن گویم که نغز آید ز طفلانش

درست این نقل من نقلی است کش بشکسته به باشد بلی این آب دندان است و باشد باب دندانش (وصال: ۲۵۶)

پس از مدح و ستایش چنین بر حسرت نبودنش می نالد که:

دریغ اکنون که چون خورشید اندر خاک پنهان شد که گفتمی مهر را با خاک نتوان کرد پنهانش
ولی آن مردم چشم از نهفت از مردم چشمم به جانش کز درون دل بود پیوند جانانش
(وصال: ۲۶۲)

نتیجه گیری

از بررسی دیوان وصال می توان نتیجه گرفت که تمایل کلی او در قصیده به مدیحه سرایی بوده است. وی از هر موضوعی برای گریز به مدح ممدوحان خود؛ اعم از شخصیت های دینی و بزرگان روزگار خود بهره گرفته است. او در قصاید مدحی خود به ویژگی های خاص ممدوحان اشاره می کند؛ از جمله افتخارات وصال شیرازی، ارادت خاص به حضرت محمد مصطفی (ص) است. او نظری خاص به سید دو عالم داشته و از هر گذری برای مدح ایشان بهره جسته است. همچنین او توجهی خاص به امام سوم شیعیان، حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) داشته و مدایح و مراثی بسیاری در مدح و منقبت و سوگ این امام بزرگوار سروده و در همه آن ها بر خصایص برجسته حضرت تأکید فراوان کرده است؛ به طوری که حدود ۴۹ درصد از مدایح و مراثی او به امام حسین (ع) اختصاص دارد. مدح و مرثیه امرا و پادشاهان نیز در دیوان او کما بیش به چشم می خورد؛ از جمله مدح حسینعلی میرزا، فتحعلی شاه قاجار، محمدشاه و دیگران، اما همه این ها محدود است و هیچ کدام از نظر گستردگی به پای مدح ائمه اطهار (ع) نمی رسد. همچنین بیشترین مراثی او در مورد ائمه اطهار (ع) است و در یک جا مرثیه ای سوزناک در سوگ مراد خود، میرزا ابوالقاسم سکوت می سراید که نشان دهنده غم و اندوه بسیار اوست.

منابع

۱. قرآن کریم، (۱۳۷۸)، ترجمه الهی قمشه ای، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
۲. برقعی، الهه السادات، (۱۳۸۹)، «وصال شیرازی»، پژوهش شیراز، شماره ۴۵، صص ۷۸-۸۶.
۳. حکمت، علی اصغر، (۱۳۳۰)، پارسی نغز، تهران: انجمن ایرانی سازمان فرهنگی یونسکو.
۴. داور، شیخ مفید، (۱۳۷۱)، مرآت الفصاحه (تذکره شاعران فارسی)، شیراز: نوید شیراز.
۵. روستائیان، احمد، (۱۳۳۳)، «وصال شیرازی»، نشریه هلال، ش ۵۳، صص ۴۱-۴۸.
۶. علی فرد، مرتضی، حمید اجتماعی، (۱۳۷۸)، شورش در خلق عالم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۷. غلامرضایی، محمد، (۱۳۷۹)، سبک شناسی شعر پارسی، تهران: جامی.
۸. نوابی، ماهیار، (۱۳۳۴)، «خاندان وصال شیرازی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۳۴، صص ۵۵-۷۳.
۹. وصال شیرازی، محمد شفیع بن محمد اسماعیل، (۱۳۷۸)، دیوان کامل وصال شیرازی، تصحیح و تنظیم محمود طاووسی، شیراز: نوید شیراز.
۱۰. -----، (۱۳۶۹)، دیوان کامل اشعار، به اهتمام محمد عباسی، تهران: ممتاز.